

## گفتگوی دکتر زری اصفهانی با بیژن نیابتی ، بخش چهارم: مبانی تئوریک " راه حل سوم" ، ۴ خرداد ۱۳۸۵

س - انبوهی سؤال بجا مانده است ، ولی ظاهراً شما مایلید که گفتگو را امروز ببندیم . به همین دلیل هم من می‌روم روی آن محوری که شما خود " محور اصلی " نامیده اید . " راه حل سوم " چیست ؟ مکانیزم آن کدام است ؟ چرا به جز شما تاکنون هیچکس نتوانسته وارد مکانیزم آن شود ؟ سوالات زیادی در این رابطه رسیده است . پرسیده می‌شود که چرا توضیح مکفی در این زمینه داده نشده است ؟

ج - چرا توضیح داده نشده است ! " راه حل سوم " یعنی تغییر دمکراتیک توسط مردم و مقاومت ایران . از این مکفی تر هم مگر می‌شود توضیح داد ؟

ولی از شوخی گذشته ، فکر می‌کنم طیف موسوم به " طیف هواداران مقاومت " بکنار ، در درون خود شورا و مجاهدین هم کمتر کسی ، درک روشنی از محتوا و مکانیزم واقعی " راه حل سوم " داشته باشد ! در رابطه با تاکتیک " فراندوم " هم همین بود . عده ای واقعا امر برشان مشتبه شده بود که " فراندوم ، فراندوم این است شعار مردم " !!

این البته شامل طیفی از مسئولین مجاهدین و تعداد انگشت شماری از اعضای شورا نمی‌شود . دلیل اینکه به جز من هیچکس دیگر وارد این بحث نشده را نمی‌دانم ! ( منظورم البته آدمهای ذیصلاح و مطلع هست و نه هواداران خرده پا ) . شاید ملاحظات سیاسی باشد و یا کمبود جسارت مکفی !

می‌دانید یکی از معضلات صحنه سیاسی ما چه در داخل و چه در خارج ، نبودن همزمان دو عنصر " صداقت " و " جسارت " در شخصیتهاست . آئی را که " جسارت " است ، " صداقت " نیست و آنکه را که " صداقت " هست ، " جسارت " نه ! بگذریم از آنکه بسیاری را هم نه این است و نه آن !

به هر حال آنچه که ضرورت دارد این است که بدون جا افتادن مهمترین تاکتیک مقاومت مسلحانه ( تاکتیک محوری ) ، نه می‌توان انتظار موفقیت یک بسیج گسترده در اطراف آنرا داشت و نه جلوی یک ریزش نیرویی محتمل را در آینده گرفت .

س - منظورتان از ریزش نیرویی محتمل چیست ؟

ج - ببینید ، در کادر یک مقاومت سازمانیافته ، اگر مسائل سیاسی نیروهای شرکت کننده در آن حل نشده باقی بمانند ، در دراز مدت پروژه تشکیلاتی پیدا می‌کنند . این قانون عام حاکم بر حرکت‌های سازمانیافته می‌باشد . جدای از این به میزانی که صعوبت یک مبارزه سیاسی بالاتر و گردنه های در مسیر بیشتر باشند ، نفس واقعیت وجودی " ریزشهای نیرویی " در سر هر پیچ و گردنه ای ، اصلاً چیز عجیب و غیر معمولی نیست .

هر جریان سیاسی جدی هم به هنگام تصمیم گیری های خطیر سیاسی ، همواره یک درصد قابل قبولی از " ریزش نیرو " را در محاسبات خود وارد می‌کند . فی‌المثل اگر مواضع سیاسی خود مجاهدین را در نظر بگیرید ، نه در مقطع ۳۰ خرداد ۶۰ غیر از این بود و نه در مورد ائتلاف با بنی صدر و نه در رفتن به عراق و دوران پس از فروغ جاویدان .

در دوران اخیر هم چه در مقطع " خلع سلاح " و چه در مقاطعی همچون " فراندوم " و غیره ، بجز این نبود . در هر یک از این گردنه ها ، به میزانی که پس گردنه از پیش در معرض دید قرار می‌گرفت ، به همان میزان ، درصد " ریزش نیرویی " پایین و گذار از گردنه ساده تر بود و بالعکس نه !

این " قانون عام " در شرایط پیچیده ای که " قدر " یک ملتی رقم می‌خورد نیز همچنان جاری و ساری است . شرایط و اوضاع و احوالی که عمده ترین مشخصه آن ضرورت " بسیج نیروی کلان " و آخرین چیزی که پذیرفتنی هست ، " ریزش نیرویی " است .

اما پیش از ورود به بحث بیابید با هم نگاهی به صحنه سیاسی ایران بیاندازیم .

نیروهای بالقوه " آلترناتیو مطلوب " آمریکا و اروپا ، یعنی لیبرال دمکراسی که طیف گسترده ای از اصلاح طلبان درون رژیم " جمهوری اسلامی " تا بخشهای اهلی شده سلطنت مدفون را باضافه جمهوریخواهان دمکراسی محور و نادمین سابقا چپ و احزاب و گروه های قوم گرا را در بر می‌گیرد ، در منتهای درماندگی سیاسی و فقدان اقبال توده ای ، عاجز از تشکیل یک بدیل مادی و فاقد یک رهبری

کاریسماتیک و مورد پذیرش غرب، عملاً از هرگونه تاثیرگذاری در روند تحولات عادی بدور بوده و تنها در صورت دست بالا پیدا کردن سناریوی تهاجم نظامی آمریکا و "انتلاف داوطلب"، قابل استفاده خواهد بود. بدیهی است که سرمایه‌گذاری آمریکایی - اسرائیلی بر روی این طیف بویژه آنها که از درون رژیم می‌آیند، همین حالا هم دست بالا را دارد.

احزاب و سازمانهای کوچک و بزرگ طیف سرنگونی طلب و مهمتر از آنها خیل عظیم "منفردین" که علی‌رغم جدایی تشکیلاتی و استقلال ظاهری از تشکیلات مادر، همچنان همان "سیستم ارزشی" سابق را با خود حمل نموده و با صحنه سیاسی نیز همانگونه تنظیم رابطه می‌کنند، فاقد هرگونه امکان تاثیرگذاری واقعی بر روند تحولات جاری بوده و همچنان به رسالت تاریخی! خود در قرار گرفتن در حاشیه تحولات اجتماعی، وفادار مانده‌اند. با اینحال این طیف از پتانسیل بالایی برخوردار بوده که این پتانسیل تنها در پیوند با "سازمان مجاهدین خلق" و در چارچوب یک "جبهه واقعی"، می‌تواند ماده شود.

س - آیا این "جبهه واقعی" مورد اشاره شما می‌تواند "شورای ملی مقاومت" باشد؟

ج - نه! "شورای ملی مقاومت" بدنال تحولاتی که بویژه در دهه هفتاد خورشیدی در آن صورت پذیرفت، بیش از آنکه یک "انتلاف سیاسی فراگیر" باشد، کارکرد یک "پارلمان در تبعید" را پیدا کرده است! یعنی به جای آنکه چارچوبی برای تجمع نمایندگان نیروها و گرایشات سیاسی متلف باشد، تجمع نمایندگان افشار اجتماعی جامعه است. به عبارت دیگر تجمعی است از نمایندگان هوادار و یا متمایل به مجاهدین در افشار و اصناف گوناگون جامعه، مثل نمایندگان جامعه هنری، ورزشی، دانشگاهی، اصناف بازار، اقلیتهای قومی و مذهبی و غیره. به اضافه شخصیت‌های سیاسی باقیمانده از جریانات سیاسی سابق عضو در "شورای ملی مقاومت" است! می‌بینید که احزاب و سازمانهایی هم که بسیار به لحاظ سیاسی به مجاهدین نزدیک هستند، مثل "حزب سبزهای ایران" و سازمان کردی "خطا"، هنوز هم که هنوز است "مقام" عضویت شورا را کسب نکرده‌اند!

س - و خود شما؟ یکی از وب لاگ نویسان پرسیده است که چرا خود آقای نیابتی عضو "شورای ملی مقاومت" نمی‌شوند؟

ج - بدلائل گوناگون! مهمترین آنها این است که سطح تئوریک و سیاسی و توان مسئله حل کنی من، بسا پایین تر از اشلی است که در میان اعضای کنونی رسمیت یافته است. در این زمینه باید بیشتر کار کنم! دو دیگر آنکه برای عضویت در یک "انتلاف سیاسی"، حداقل هایی از "هژمونی پذیری" نسبت به چارچوبهای التزام داده شده ضروری است. متأسفانه یکی از ویژگی های مسئله سازی که من اتفاقاً از خود مجاهدین به ارث برده‌ام، همین "هژمونی ناپذیری" است. در این زمینه هم باید بیشتر کار کنم!

علاوه بر این مرا عادات ناشایستی است که کمتر با دنیای سیاست معمول می‌خواند و معقول هم نیست! مهمترین آنها این است که من علاقه دارم که تمام حرف را بزنم و نه نیمی و یا بخشی از آنرا که بصره تر است! عادت معقولی نیست. در این زمینه هم در زمینه فراگیری، کار اندکی را در مقابل ندارم!

ضمناً باید یک اعترافی هم برای آن دوست وب لاگ نویس شما کرده باشم و آن اینکه مستقل از آنکه طرف مقابل یعنی شورا، در رابطه با امثال من چگونه می‌اندیشد، برای آتی که روابط و مناسبات مجاهدین را پس پشت نهاده است، عضویت در شورا، ارتقاء نیست! باز هم مرا وادار به ورود در معقولات می‌کنید!

س - "جبهه همبستگی ملی" چطور؟ آیا این جبهه در صورت تحقق می‌تواند مصداق آن "جبهه واقعی" مورد اشاره شما باشد؟

ج - می‌توانست که باشد، اگر که پاسخ می‌گرفت! بحثش را قبلاً کرده‌ایم. فعلاً درکی که مجاهدین از این جبهه دارند، بیشتر "جبهه همبستگی با مقاومت ایران" است تا خود "جبهه همبستگی ملی" به مفهوم تشکیلاتی، سیاسی و انتلافی آن. با اینحال طرح "جبهه همبستگی ملی" به عنوان یک طرح مشخص و مدونی که از سوی نیروی محوری مقاومت به صحنه سیاسی ایران ارائه شده است، همانگونه که گفتم به مثابه یک کارت بازی نشده و بسیار ضروری در تحولات آتی همچنان بر روی میز باقی خواهد ماند.

خوب اجازه بدهید دوباره به بحثمان برگردیم. مجاهدین بدلیل در اختیار داشتن تنها "ابزار سرنگونی" موجود، یعنی "ارتش آزادیبخش ملی" و استحکام سیاسی و تشکیلاتی کم نظیر و بر کاکل یک مناسبات گسترده و بسیار ضروری دیپلماتیک، مهمترین "اکتور داخلی" در تحولات آتی بوده و اوضاع به هر طرف هم که بچرخد، مهمترین "اکتور داخلی" نیز همچنان خواهند ماند. چه برخی را خوش بیاید و چه نه! حالا ببینیم که صحنه سیاست جهانی چگونه است.

یک طرف قضیه، ابر قدرتی (که ضمناً تنها ابر قدرت موجود نیز هست)، قرار دارد که دور تا دور ایران حضور نظامی داشته و تا حالا عجالتاً دور رژیم را هم با زور تغییر داده و تغییر "رژیم سیاسی" ایران را هم در برنامه دارد. اینرا من سالهاست که بی هیچ اعوجاجی گفته و بر آن تاکید داشته ام. الان شمار کسانی که به این سناریو اعتقاد پیدا کرده اند، دیگر اندک نیست!

بنابراین تا آنجا که به مقوله تغییر رژیم بر می گردد، همین آمریکای جهانخوار! مهمترین "اکتور خارجی" در تحولات آتی بوده و اوضاع به هر طرف هم که بچرخد، مهمترین "اکتور خارجی" نیز همچنان خواهد ماند. چه برخی را خوش بیاید و چه نه!

قدرتهای دیگری هم به مانند چین، روسیه، اروپای متحد و ژاپن، وجود دارند که در کادر استراتژی های کلان "جهان تک قطبی" و یا "جهان چند قطبی" منافع تاکتیکی و یا استراتژیکیشان با ایالات متحده در رابطه با "طرح خاورمیانه بزرگ" بطور عام و معضل ایران بطور خاص، تصادم پیدا می کند و به همین اعتبار هم در تمامی فعل و انفعالات مربوط به تحولات در کادر خاورمیانه بزرگ و به تبع آن ایران بعضاً از یک حضور تاثیرگذارنده قوی و البته نه تعیین کننده برخوردار خواهند بود.

بنابراین حرکت انقلاب ایران تنها در یک تعامل پیچیده و در متن یک تنظیم رابطه بسیار شکننده و فوق العاده حساس با اکتورهای جهانی بطور عام و "اکتور اصلی" یعنی ایالات متحده و از میان سنگلاخها و دره های هول انگیز و پرخطر، جریان داشته و با کوچکترین اشتباهی تبدیل به یک ضد انقلاب هراس انگیز خواهد گشت. ضد انقلابی که جدای از تحمیل فجایع انسانی و انهدام ساختاری جامعه مدنی، **استقلال** ایران را نیز برای یک دوران بزیر علامت سوال خواهد برد.

س - آیا امکان یک تحول انقلابی مانند نپال در ایران نیست؟

ج - مسلمانان! نپال همچنان که کشورهای آمریکای لاتین، در شرایط کنونی در نقطه تصادم منافع قدرتهای جهانی قرار نداشته و به همین اعتبار نیز امکان تحولات انقلابی بدور از تاثیر گذاری از خارج، در کشورهای مربوطه وجود دارد.

علاوه بر آن فی المثل در نپال، انقلابیون مائونیست، در میان توده های خود و در یک ارتباط تنگاتنگ با آنها موفق به پیش برد اهدافشان شده اند. این ارتباط در رابطه با ایران اساساً موجود نیست و انقلابیون ایران به هر دلیل موجه و یا غیر موجه، در میان توده ها و در یک ارتباط ارگانیک با آنها نبوده و در "خاک خودی" حضور ندارند.

## جنگ یا انقلاب!

واقعیت این است که بدنبال شکست خط ماماشات و دیالوگ با رژیم "جمهوری اسلامی" **دو گزینه** بیشتر در پیش روی ما وجود ندارد. یا می بایست تماشاگر یک تهاجم نظامی افسار گسیخته آمریکا در راس "ائتلاف کشورهای داوطلب" با عواقب غیرقابل پیش بینی و فاجعه باری بود که حیات و ممات ایران و تمامیت ارضی آنرا بزیر علامت سوال خواهد برد و یا خود با تمام قوا بدنبال بزیر کشیدن حاکمیتی باشیم که جز با اعمال قهر از میدان بدر نخواهد رفت. اینهم در شرایط کنونی یک راه بیشتر ندارد:

**سرنگونی از خارج و از طریق تهاجم گسترده و سراسری "ارتش آزادیبخش ملی ایران"**

بنابراین می بینید که در مقابل ما انتخابهای گوناگونی قرار ندارد. این تا آنجایی است که به ما و انقلاب ایران برمی گردد. اما این تمامی داستان نیست. مسئله این است که تحقق حرکت این "ارتش آزادیبخش" تنها منوط به یک اجماع جهانی بر سر مقوله تغییر رژیم توسط "عنصر داخلی" است و لا غیر.

این اجماع جهانی نیز با نامه نگاری ایرانیان خشمگین! به این یا آن نهاد بین المللی و یا این تظاهرات و آن آکسیون و این اطلاعیه و آن بیانیه و ..... حاصل نمی شود! بلکه این اجماع در انتهای راه طی شده ای قرار دارد که اولاً:

- رژیم " جمهوری اسلامی " راه تسلیم محض را انتخاب نکند ، یعنی آنچه را که در مقاله " حس ششم " خودکشی نامیده بودم .

- تلاشهای گسترده اروپا و آمریکا برای دست سازی " آترناتیو مطلوب " به جایی نرسد .  
- ارتش آزادیبخش ، محکم و استوار و بدون ریزش بر جا بماند .  
- آمریکا نتواند تا مقطع انتخابات ۲۰۰۸ خود را از باتلاق عراق بیرون بکشد .  
- آمریکا و بلوک " کشورهای داوطلب " قادر به تامین هزینه های مالی و انسانی یک جنگ تمام عیار بر علیه ایران نباشند .

- پذیرش " راه حل سوم " در مقابل راه حل " جنگ " از سوی آمریکایی ها ، به معنی تن دادن آنان به آترناتیو **انقلاب** و پذیرش دادن ایران در مقابل گرفتن خاورمیانه بدون ایران ، تنها زمانی امکان پذیر است که مصالح استراتژیکی آنها در کادر " طرح خاورمیانه بزرگ " بر منافع تاکتیکیشان در رابطه با از دست دادن موقت ایران ( با تضمین خنثی ماندن فاکتور ایران در رابطه با تحولات آتی منطقه ) بچربد .

س - پس تا آموقع راهی طولانی مانده است!

ج - آری ، ولی سرعت تحولات که در هفته ها و ماه های آینده شتاب بیشتری هم خواهد یافت ، زمان طی این مسیر طولانی را کوتاه خواهد کرد .

س - و پاسخ شما به احتمالات بالا ؟

ج - این پاسخ ها را قبلاً پراکنده داده ام ولی ساده شده آن در رابطه با رژیم ، آنها بین خودکشی و مرگ با عزت ! دومی را برگزیده اند .

- هیچ آترناتیوی بدون حضور مجاهدین شکل نخواهد گرفت .  
- ارتش آزادیبخش ، محکم و استوار بر جا خواهد ماند .  
- آمریکا و متحدینش نخواهند توانست خود را از باتلاق عراق بیرون بکشند .

س - پس شما معتقدید که چاره ای جز رو آوردن به مجاهدین نیست ؟

ج - آمریکایی ها تنها در شرایط استیصال مطلق رو به مجاهدین خواهند آورد . بعبارت بهتر پذیرش راه حل مجاهدین یعنی همان " **راه حل سوم** " آخرین انتخاب آنها خواهد بود .

س - به چه دلیل شما " راه حل سوم " را راه حل " انقلاب " در مقابل آترناتیو " جنگ " می دانید ؟ اگر ممکن است این را باز هم بیشتر باز کنید .

ج - بسیار خوب . اول باید ببینیم که ویژگی های این " راه حل " چیست تا بتوانیم مبنای تئوریک آن را بهتر فهم کنیم .

- اولین ویژگی این " راه حل " ، **قهرآمیز** بودن آن است . به این معنی که اساس آن بر مبنای تعرض نظامی " ارتش آزادیبخش ملی ایران " با هدف درهم شکستن **ماشین نظامی** رژیم " جمهوری اسلامی " ، پی ریزی شده است .

- دومین ویژگی این " راه حل " ، ورود **عنصر اجتماعی** به صحنه در نقطه شکسته شدن تعادل قوای نظامی میان " ارتش آزادیبخش " و " سپاه پاسداران " می باشد . ورود این عنصر ، ضمن آنکه به پاره شدن قطعی توراختناق می انجامد و در امتداد خود راه **قیام توده ای** را می گشاید ، راه بند و بست از بالا را هم بطور استراتژیک می بندد .

سومین ویژگی " راه حل سوم " ، تامین **هژمونی** عنصر دمکراتیک - انقلابی و بی کلاه ماندن سر " بورژوازی ضد انقلابی " در پروسه تغییر می باشد .

چهارمین و مهمترین ویژگی این " راه حل " ، حفظ و تامین **استقلال** ایران در یکی از خطرناکترین پیچهای تاریخ این مرز و بوم است . هر راه حلی به جز این ، استقلال ایران را برای یک دوران به زیر علامت سوال خواهد برد . حالا قابل فهم است که چرا می گویم ، " راه حل سوم " آخرین انتخاب آمریکا خواهد بود ؟

### کارکردهای " ارتش آزادیبخش ملی " در شرایط فروپاشی رژیم " جمهوری اسلامی "

فروپاشی زود هنگام رژیم ، تهدید شعله کشیدن یک **جنگ داخلی** گسترده را در سراسر ایران بدنبال خواهد داشت . بافت ملوک الطوائفی حاکمیت ارتجاع و تعدد کانونهای مختلف قدرت نظامی ، چه در کادر حاکمیت و چه در کادر دستجات قوم گرا ، تصویر سیاه یک جنگ داخلی بی پایان را در مقابل چشمان هر آنکه می خواهد و می تواند که ببیند ، به نمایش می گذارد .

جلوگیری از گسترش یک جنگ داخلی محتمل و برچیدن بساط کانونهای متعدد قدرت یکی از مهمترین کارکردهای " ارتش آزادیبخش ملی " خواهد بود .

کارکرد دیگر این ارتش ، جایگزینی ارتش و سپاه ضد خلقی در نقطه فروپاشی رژیم و جلوگیری از شرایط مشابه ای است که در عراق و بدنبال انحلال ارتش بعث بوجود آمد .

### مکانیزم " راه حل سوم " !

گفتم که تن دادن آمریکا و نیروهای موسوم به ائتلاف به " راه حل سوم " ، آخرین انتخاب آنها در شرایط **استیصال مطلق** خواهد بود . از سوی دیگر دست بالا پیدا کردن این راه حل و باز شدن راه " ارتش آزادیبخش " تنها شانس مجاهدین برای تصاحب قدرت سیاسی و بیرون آمدنشان از صندوقها در اولین انتخابات متعاقب هم خواهد بود . بهمین دلیل هم مجاهدین حاضر به پرداخت بالاترین هزینه ها در این راه هستند . همکاری با ائتلاف به رهبری ایالات متحده و حرکت در چارچوب قواعد و قوانین شناخته شده بین المللی و وفاداری به " قواعد بازی " از جمله آنهاست .

س - حد این همکاری تا کجاست ؟

ج - فکر می کنم تا حد ایفای نقش یک " اتحاد شمال " ، اما بدون کرزای و بدون اشغال !

س - این حرف بزرگی است . منظورتان از " بدون کرزای " چیست ؟

ج - یعنی اول باید آمریکایی ها به " **هژمونی** " مجاهدین در **پروسه تغییر** گردن بگذارند . یعنی همان چیزی که بیشتر از بیست سال است که مورد اختلاف بوده و مجاهدین هرگز زیر بار آن نرفته اند . فکر می کنم این حرف خیلی بزرگتر باشد !

س - اگر تحلیل شما درست باشد ، این همکاری چقدر مشروعیت دارد ؟

ج - هر چقدر که آرمان آزادی ایران مشروعیت دارد ، همانقدر که استقلال ایران ضرورت دارد . به همان اندازه که انقلاب مشروعیت دارد . به همان میزان که در این مقطع حساس حفظ تمامیت ارضی ایران ارزش دارد . همانقدر که همکاری نئین با آلمانها مشروعیت داشت ، به همان اندازه که اتحاد موقت استالین با امپریالسیم علیه فاشیسم و نازیسم مشروعیت داشت .

تمامی اینها بسته به این است که **هژمونی** انقلاب تامین و تضمین شده باشد . این همان نقطه مرکزی و قطب نمای سمت و سوی هر تحول اجتماعی است . **اصل این است** . اگر این برآستی **تضمین** شده باشد ، بقیه مسائل هر اندازه که مهم هم باشند ، تنها **ارزش حاشیه ای** دارند . مهم این است که شما اصولتان را نفروخته باشید .

خوب حالا من تلاش می کنم که تصویری از این پروسه را در مقابل چشمان شما مجسم کنم . گفتم که پیش از هر چیز و ابتدا به ساکن می بایستی که **مشکل سیاسی** پیش پای " ارتش آزادیبخش " حل و فصل شود . یعنی همانگونه که قبلا هم گفتم می بایستی **اکتورهای عمل کننده** در رابطه با مسئله " تعویض رژیم سیاسی ایران " و در رأس همه دولت ایالات متحده آمریکا ، در رابطه با استفاده از " عنصر داخلی " به اجماع رسیده باشند .

اولین نشانه این اجماع، بی پرو برگرد بیرون آمدن نام مجاهدین از لیست تروریستی است. یک نکته جالب را هم اگر جا داشته باشد بگویم، این است که دوباره این حس ششم من می گوید که گره لیست پیش از آنکه در آمریکا باز شود، باید در انگلستان گشوده شود!

مرحله بعدی، تسلیح دوباره " ارتش آزادیبخش ملی " است. این مهم همزمان خواهد بود با بازگشت نیروهای تشکیلاتی مجاهدین به عراق و فراخوانی مبنی بر پیوستن نیروهای دیگر از داخل و خارج ایران، اعم از سمپاتیزانها و یا دیگرانی که حاضر به شرکت در عملیات سرنگونی باشند. این فرآیند کمیت عددی ارتش آزادیبخش را افزایش خواهد داد.

س - حالا فکر می کنم وقت مطرح کردن دوباره پرسشی را که پاسخ آنرا به بعد موقوف کرده بودید فرا رسیده باشد. سؤال این بود که اگر برای اشغال ایران، آمریکایی ها بقول شما حداقل نیم میلیون سرباز نیاز داشته باشند، آیا منطقی است که " ارتش آزادیبخش ملی " با چند هزار نیروی نظامی موفق به سرنگونی رژیم گردد؟

ج - اول ببینیم که پایه های استراتژیک بحثمان چگونه چیده شده است. در کادر استراتژی " جنگ آزادیبخش نوین " که تا حدودی آنرا در کتاب " نگاهی دیگر به انقلاب درونی مجاهدین " باز کرده ام، ارتش آزادیبخش تجمع نیروهای کیفی معتقد به مبارزه مسلحانه می باشد که در کادر ارتشهای معمول در دنیا، در اشل افسران جای دارند.

حالا اگر پیشاپیش همگی پذیرفته باشیم که اکثریت مردم ایران بر علیه نظام حاکم بوده و خواستار سرنگونی آن می باشند و نیاز به یک بحث تنوریک! در این رابطه نداشته باشیم، پس در همان کادر استراتژیک، سربازان این ارتش که همان نیروهای کمی هستند، در درون مرز قرار دارند. یعنی کافیتست که پای ارتش آزادیبخش به یکی از شهرهای مسکونی ایران برسد. آنگاه دیگر شما نه معضل نیروی کمی که معضل " سازماندهی نیرو " خواهید داشت. تمام بحث هم همینجاست. چگونه می توان به توده ها وصل شد.

س - آیا شما معتقدید که این توده ها همه هوادار مجاهدین هستند؟

ج - چنین ذهنیت ساده لوحانه ای از من دور باد. سالها پیشتر اگر خوب به یاد داشته باشم در نشست، " مسعود رجوی " در مقابل چنین پرسشی، پاسخی بدین مضمون داده بود: مردم ایران اگر باما نباشند برما هم نیستند.

می خواهم بگویم که اگر " مبارزه مسلحانه " در درون جامعه دارای هیچ زمینه و پایه حمایتی مادی نباشد، اگر اکثریت مردم و نه اکثریت قریب به اتفاق آنها، خواهان سرنگونی نظام نباشند، آنوقت کل استراتژی مبارزه مسلحانه و به تبع آن خط " جنگ آزادیبخش نوین " به زیر علامت سؤال خواهد رفت. آنوقت حماسه! دو خرداد حقانیت خواهد داشت. آنوقت دیگر مبارزه مسلحانه بواقع چیزی جز " تروریسم " نخواهد بود.

آنوقت دیگر ما ( همه ما ) درست یک ربع قرن بر گوری ضجه می زدیم که مرده ای در آن نبوده است. ولی تردید نباید کرد که چنین نیست. تردید نباید کرد که پافشاری دیوانه وار! و بی اعوجاج ما بر ضرورت سرنگونی قهرآمیز دژخیمان بدتر از هر دشمن بیگانه ای، بر حقانیت مبارزه مسلحانه و واقعیت نفرت مقدس مردم ایران از دستار به سران مرتجعی که به مثابه خنجر خون آلوده یک " نابهنگامی تاریخی " بر پشت ما فرود آمده اند، به اندازه دانه ارزنی، اشتباه نبوده است.

تردید نباید کرد که در نقطه شکستن تعادل قوا، مردم به میدان خواهند آمد و بی هیچ شک و شبهه ای بسوی آن نیرویی خواهند رفت که در میدان حاضر است.

حالا بر می گردم به سؤال پیشتر. پس پاسخ شما دو جنبه دارد، یکی از جنبه خود نیروی کمی و دیگری سازماندهی این نیرو. ولی مهمتر از مقوله کمیت نیرو، تا نقطه شکستن تعادل قوا و ورود " عنصر اجتماعی " آنچه که تعیین کننده است، یکی نیروی کیفی و دیگری قدرت آتش کیفی است.

هر دوی این پارامترها ، در " جنگ منظم " تنها هنگامی کارایی دارند که متکی بر یک " پوشش هوایی " وارد صحنه گردند . بدون این عامل تعیین کننده نه آن نیروی کیفی توان پیشروی دارد و نه آن آتش کیفی راه به جایی می برد و نه به آن نیروی کمی می توان وصل شد . اینرا باید قاعدتا هر دانش آموز ساده " مدرسه نظام " هم بداند .

پس تا آنجایی که به مقوله نیروی کمی بر می گردد این نیرو در درون جامعه بوفور یافت می شود . این نیرو در صورت تهاجم ارتش آزادی به مثابه نیروی ذخیره آن عمل خواهد کرد ولی در صورت تهاجم نظامی آمریکا در مقابل آن قرار خواهد گرفت . این همان تفاوت اساسی میان **تجاوز** یک دشمن خارجی و **تعرض انقلابی** یک نیروی خودی است . اولی اشغالگر است . دومی اما آزادگر . فکر می کنید این تفاوت کمی است ؟

س - طرح مساله ضرورت " پوشش هوایی " آمریکا از جانب شما ، عکس العمل های زیادی را ایجاد کرده است و بسیاری را متناقض کرده است . در این رابطه چه می گوئید ؟

ج - ظاهرا فراموش شده است که " راه حل سوم " نظریه من نیست ! من تنها آنرا تحلیل کرده ام . با اینحال من فکر می کنم که جنگ اول همیشه به از صلح آخر است . آنچه که من گفته ام سقف آنچیزی خواهد بود که ممکن است اتفاق بیفتد . کمتر از آن امکان دارد ولی بیشتر نه . فکر نمی کنم آنهایی که متناقض شده اند بیشتر از من ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی باشند .

ای کاش استراتژی مجاهدین " جنگ آزادیبخش نوین " نبود . ای کاش این جنبش عظیم بجای بیابانهای عراق ، در درون جامعه ایران حضور داشت و مجبور به تعامل با دشمنان استراتژیک خودش نمی بود . ای کاش اصلا " ارتش آزادیبخش " ، خودش نیروی هوایی و یا حداقل یک اسکادران جنگنده در اختیار داشت . ای کاش که خلع سلاح هم نشده بود و ای کاش که آمریکای جهانخوار عراق و افغانستان را هم اصلا نگرفته بود . ای کاش لااقل آمریکا با پذیرش هژمونی مجاهدین و صرفنظر کردن از اشغال ایران ، " پوشش هوایی " را هم توی سینی طلا عرضه کرده بود تا ما حالا بنشینیم و بر سر قبول و یا رد آن تصمیم بگیریم که نکند بسیاری متناقض شوند .

با اینحال " راه حل سوم " تنها آلترناتیو " جنگ " است . آری " جنگ آزادیبخش " بجای " جنگ تجاوزگرانه " ، بجای اشغال ، بجای تجزیه ، بجای نابودی تمامی ساختارهای جامعه مدنی ، بجای عراق ، بجای افغانستان و برای استقلال ایران که بیش از هر زمان دیگری تهدید می شود .

س - اگر اجازه بدهید در پایان یک سوال شخصی هم داشتم . رابطه خودتان را با مجاهدین چگونه توضیح می دهید ؟

ج - هیچکس به لحاظ تشکیلاتی دورتر از من به مجاهدین نیست . در عین حال هیچکس را هم نزدیکتر از من به لحاظ سیاسی حتی در میان نزدیکترین متحدان مجاهدین نخواهید یافت و خلاصه کمتر کسی به اندازه من ، حتی در درون تشکیلات مجاهدین ، مجاهدین را آنگونه که هستند و نه آنگونه که به چشم می آیند ، می شناسد . فکر کنم تا حدی پاسخ شما را داده باشم .

با تشکر از وقتی که در اختیار من گذاشتید .